

مختارنامه عطار نیشابوری

باب چهل و نهم: در سخن گفتن به زبان پروانه

فهرست مطالب

- ۳ شماره ۱: پروانه به شمع گفت: ای در سروسوز
- ۴ شماره ۲: پروانه به شمع گفت: چند افروزی
- ۵ شماره ۳: پروانه به شمع گفت: «از روز نخست
- ۶ شماره ۴: پروانه به شمع گفت: عید تو خوش است
- ۷ شماره ۵: پروانه به شمع گفت: یارم باشی
- ۸ شماره ۶: پروانه به شمع گفت: من بیش از تو
- ۹ شماره ۷: پروانه به شمع گفت: چون خوش افتاد
- ۱۰ شماره ۸: پروانه به شمع گفت: کیفر بردیم

- شماره ۹: پروانه به شمع گفت: کرینده مباح
- ۱۱
- شماره ۱۰: پروانه به شمع گفت: میوزم خویش
- ۱۲
- شماره ۱۱: پروانه به شمع گفت: میوزم زار
- ۱۳
- شماره ۱۲: پروانه به شمع گفت: چندی سوزم
- ۱۴
- شماره ۱۳: پروانه به شمع گفت: آخر نظری
- ۱۵
- شماره ۱۴: پروانه به شمع گفت: کم سوز مرا
- ۱۶
- شماره ۱۵: پروانه به شمع گفت: دساز می من
- ۱۷
- شماره ۱۶: پروانه به شمع گفت: غم بیشتی
- ۱۸
- شماره ۱۷: پروانه که شمع و گلشایش افتاد
- ۱۹

شماره ۱۸: چون شمع جمال خود به پروانه نمود

۲۰

شماره ۱: پروانه به شمع گفت: ای در سروسوز

پروانه به شمع گفت: ای در سروسوز	هر لحظه مرا به شیوه دیگر سوز
کر کار مرا هیچ سری پیدانیت	پیدا است سر کار تو کمتر سوز

شماره ۲: پروانه به شمع گفت: چخدا فروزی

پروانه به شمع گفت: چخدا فروزی

خوش سوزی اگر سوز من آموزی

هر لحظه سری دگر بر آری در سوز

ای شمع برو که سر سری میوزی

شماره ۳: پروانه به شمع گفت: «از روز نخست

پروانه به شمع گفت: «از روز نخست
چون کشته شوم بر سرت از عهد دست
زهار به اشک خود بشویی تو مرا»
شمع گفت: «شهید را نتوان شست»

شماره ۴: پروانه به شمع گفت: عید تو خوش است

پروانه به شمع گفت: عید تو خوش است	قربانم کن که من نیز به تو خوش است
هم وعده تو خوش و وعید تو خوش است	تو شاهد ما و ما شهید تو خوش است

شماره ۵: پروانه به شمع گفت: یارم باشی

پروانه به شمع گفت: یارم باشی گفتا که اگر کشته زارم باشی
درو به میان آتش و پاک بسوز گر میخوایی که دکنارم باشی

شماره ۶: پروانه به شمع گفت: من بیش از تو

پروانه به شمع گفت: من بیش از تو	خون میگیریم به درد بر خویش از تو
چون تو سرزندگی نداری اینجا	در پای تو مردم و شدم پیش از تو

شماره ۷: پروانه به شمع گفت: چون خوش افتاد

پروانه به شمع گفت: چون خوش افتاد	حالی که مرا با چو تو سرکش افتاد
گویند که در سوخته افتد آتش	این سوخته تو چون در آتش افتاد

شماره ۸: پروانه به شمع گفت: کیفر بردیم

وز دست تو جان یک ره دیگر بردیم

پروانه به شمع گفت: کیفر بردیم

کان آتش سینه سوز با سحر بردیم

شمعش گفت: کنون مترس از آتش

شماره ۹: پروانه به شمع گفت: کرینده مباح

شمع گفت: ز من پرانده مباح	پروانه به شمع گفت: کرینده مباح
سر میخندم که سراقنده مباح	کاش بسرم چو اشک در پای افتاد

شماره ۱۰: پروانه به شمع گفت: میوزم خویش

شمعش گفت که نیستی دور اندیش	پروانه به شمع گفت: میوزم خویش
من شب تا روز سوختن دارم پیش	یک لحظه تو سوختی و رستی از خویش

شماره ۱۱: پروانه به شمع گفت: میوزم زار

شمعش گفت که سوختن بادت کار	پروانه به شمع گفت: میوزم زار
آتش میپرست و کافری دست بردار	زان میوزی که میپرستی آتش

شماره ۱۲: پروانه به شمع گفت: چندی سوزم

شمعش گفتا: سوختنت آموزم	پروانه به شمع گفت: چندی سوزم
میوزم و میکریم و میافروزم	تو پر سوزی به یکدم و من همه شب

شماره ۱۳: پروانه به شمع گفت: آخر نظری

پروانه به شمع گفت: آخر نظری

شمع گفت: زمین نداری خبری

پروانه شمع می‌دکرم من همه شب

تو می‌وزی از من و من از دگری

شماره ۱۴: پروانه به شمع گفت: کم سوز مرا

شمعش گفتا: شیوه میاموز مرا	پروانه به شمع گفت: کم سوز مرا
چون روز آید خود برسد روز مرا	شب میوزم تا برهم روز آخر

شماره ۱۵: پروانه به شمع گفت: دمسازی من

پروانه به شمع گفت: دمسازی من	میسینی و میکنی سراندازی من
با این همه گرچه نیست با جان بازی	در عشق تو کس نیست به جان بازی من

شماره ۱۶: پروانه به شمع گفت: غم بیشستی

پروانه به شمع گفت: غم بیشستی	گر سوز من و تورانه در بیشتی
هر چند سرمنت نبودست دمی	ای کاش که یک دمت سرخویشتی

شماره ۱۷: پروانه که شمع دلکشایش افتاد

پروانه که شمع دلکشایش افتاد	دل بستگی کره کشایش افتاد
کرد سر شمع پایکوبان میکشت	جان بر سرش افشاند و به پایش افتاد

شماره ۱۸: چون شمع جمال خود به پروانه نمود

چون شمع جمال خود به پروانه نمود	پروانه ز شوق او فرود آمد زود
شمعش گفت: چه بود گفت: آمدم	تا حلقه تو باشم و نمیایم بود